

بنیاد فرهنگی توس بر گزار کرد

تولد دوباره «گل‌های جاویدان» در برنامه پرشکوه لندن

منصوره پیرنیا

۱۶۰۰ برنامه گلها را از مجموعه داریوش پیرنیا و دکتر خسرو سهراب، دکتر امیر صدیقی، و بیژن فرازی، و موزه موسیقی شهرداری تهران و آرشیو رادیو ایران جمع‌آوری کرده و بصورت دیجیتال درآورده و در اختیار کتابخانه بریتانیا قرار دهند و هر دو بر این عقیده هستند که استادان موسیقی که در برنامه‌های اولیه گلها شرکت می‌کردند کسانی بودند که موسیقی را سینه به سینه فرا گرفته بودند و شور و حال خاص خود را داشتند و چنانچه آثار آنان در گلها ثبت نمی‌شد بکلی به بونه فراموشی سپرده شده بود. گلها، پلی بود بین موسیقی ایرانی قبل از «نت» و بعد از «نت» که از این نظر در تاریخ تحول موسیقی ایران با اهمیت تلقی می‌شود.

از آنها که عشق به شرکت در یادواره داود پیرنیا را داشتند یکی هم اردشیر زاهدی رجل نامدار بود که در گفتگویی با داریوش پیرنیا و همکاران کیهانی ما تلاش‌هایی را که در راه اعتلای فرهنگ ایران می‌شود ستوده و یادآور شده بود که داود پیرنیا سوای خویشی و همخونی (اردشیر زاهدی نوه حسین پیرنیا (موتمن الملک) و داود پیرنیا پسر برادر دیگر یعنی میرزا حسن خان پیرنیا (مشیرالدوله) حامی بزرگ و راهنمای او در زندگی سیاسی و اجتماعی بوده است و برگزاری یادواره آن بزرگان، ارج نهادن به مردان و زنان سیاسی و فرهنگی ایران است.

در جشنواره گل‌های جاویدان در میان میهمانان، کسانی چون ناصر دیوید خلیلی از بنیانگذاران بنیاد فرهنگی نور و پرنس محسن‌علی‌خان از بنیاد آقاخان و مریم علاقیند و سایر اعضای بنیاد میراث ایران حضور داشتند.

در برنامه روز ۲۶ آوریل در لندن، فرخ و شهرخ پیرنیا فرزندان داود پیرنیا نیز حضور داشتند و بیژن پیرنیا (آقا بیژن معروف) که در تهران سکونت دارد پیامی برای این برنامه فرستاده بود. پروین دخت و فرمین دخت و گیتی پیرنیا، سه دختر داود پیرنیا هم توانسته بودند در برنامه گلها در لندن حضور پیدا کنند.

بنیاد «گل‌های جاویدان» میراث فرهنگی داود پیرنیا که در جهت حفظ و اشاعه فرهنگ، و گسترش موسیقی، شعر و عرفان ایرانی در مرلند آمریکا به ثبت رسیده است بزودی مجموعه مستندی در متون عرفانی شعر و نثر و تصویر و کلام داود پیرنیا و هنرمندان و دست‌اندرکاران گلها به‌وسیله انتشارات مهر ایران و با همیاری بنیاد میراث ایران، تألیف منصوره پیرنیا و داریوش پیرنیا منتشر خواهد کرد.

در حاشیه فعالیت‌های جمیله خرازی

ناگفته نماند که جمیله خرازی بنیانگذار «بنیاد توس» در راستای حمایت از نیازمندان، بنیاد نیکوکاری خرازی را تأسیس کرده است و در زمینه کمک به کمپانی کودک که به وسیله بانو باتمانقلیچ در لندن فعالیت دارد در حمایت از کودکان بی‌سرپرست کوتاهی نکرده و یاری آنان شده است. بنیاد نیکوکاری خرازی همه ساله به دارالایتم کراچی که در آن بیش از دویست کودک دو تا پنج ساله نگهداری می‌شوند کمک می‌کند.

انجام کارهای خیریه ناز خرازی به امر هنر نیز کشیده شده و بنیاد خرازی در سال ۱۹۹۱ خانه فرهنگ و هنر ایران را در لندن دایر کرد که در حال حاضر بیش از صد هنرآموز دارد که از سنین ۶ تا ۶۶ ساله با کمک اساتید موسیقی به فراگیری هنرهای مختلف موسیقی می‌پردازند. در حمایت از دانشجویان نیز بنیاد خرازی همه‌ساله تعدادی از دانشجویان فوق لیسانس را با هزینه خود روانه دانشگاه هاروارد می‌کند.

و در حال حاضر تعداد زیادی از این دانشجویان در دانشگاه هاروارد و جان‌اف‌کندی مشغول تحصیل هستند.

پیر در نائین هم اکنون «مصلا» نام دارد و مورد احترام دست‌اندرکاران حق است.

براستی داود پیرنیا عاشق ایران بود و در واقعه آذربایجان و در راه نجات سر ایران چه کوشش‌ها کرد و چه آذرها که از عشق آذربایجان در دل داشت و چه شورها که در مارش خلیج فارس در برنامه‌های به همین نام در نثر و نگارش او نهفته بود.

در روزگاری که نوارهای برنامه گلها با بی‌توجهی خاص دست اندرکاران موسیقی در این زمان رو به پوسیدگی می‌رفت و در خطر نابودی قرار داشت، به همت دست‌اندرکاران گلها که توانسته بودند گنجینه‌های خود را از تاراج

که فضا را پر کرده بود.

روز یکشنبه ۲۶ ماه آوریل ۲۰۰۹ میلادی در لندن بودیم و همگی به‌همت یک بانوی فرهیخته هنر آموخته و دل و جان در راه عشق به هنر و عرفان داده، گرد هم آمده بودیم. او را از روزگاری که خود هنرمند بود و در فضائی که از در دیوار و آئینه‌کاری‌ها و گچ‌بری‌ها و شیشه‌های رنگینش می‌توان جای پای هنرمندان اعصار گذشته را یافت، کاخ‌ها را می‌گویم و کاخ گلستان را که ناز خرازی در آن روزگار دخترکی بیش نبود و سبکبال و خرامان و رقص‌کنان به همراه گروه رقصندگان فرهنگ و هنر در تالار رودکی و جشن‌های ملی هنرنمایی می‌کردند و امروز از



بیگانگان حفظ و جمع‌آوری کرده و در دسترس همگان قرار دهند.

حرف از آن بود که موسیقی گلها چه تأثیری در بالابردن سطح موسیقی ایرانی و جهان داشت و استادان موسیقی ایرانی کسانی چون صبا، ادیب خوانساری، مرتضی محجوبی، حسین یاحقی، محمد شیرخدا، پرویز یاحقی، مجید



جمیله خرازی

نجاهی، جواد معروفی، علی تجویدی، اکبر گلپایگانی، روح‌الله خالقی، و استادانی نظیر: دکتر لطفعلی صورتگر، منیره طه، علی دشتی، رهی معیری، فروزانفر، نواب صفا، معینی کرمانشاهی، کیومرث وثوقی، و گویندگان گلها و هنرمندانی نظیر بنان که پایه‌گذار موسیقی ایرانی در سده اخیر بودند کم کم به سن و سالی می‌رسیدند و با درخواست داود پیرنیا بود که این اساتید در برنامه گل‌ها گرد هم آمدند و موسیقی و آثار ارزنده آنان برای همیشه در تاریخ موسیقی ثبت شد.

داریوش پیرنیا و جین لویزون محقق موسیقی در سه سال گذشته موفق شدند که بیش از

جان و مال گذشته و در ره طریقت دل‌باخته گلها را زنده می‌کرد و هنرمندان گلها را گرد شمع وجود خود جمع کرده بود و خود در پس پرده نمایش، خون دل می‌خورد و ناخن می‌جوید که مبادا قدمی و یا قلمی اشتباه شود.

جمیله خرازی را می‌گویم که برای هر برنامه روزها و ماه‌ها زحمت می‌کشد و تلاش او بی‌وقفه است و شب و روز نمی‌شناسد و در اجرای رسیدن به هدف که همان احیای هنر و فرهنگ ایران در غربت است فقط به آنچه که در ذهن دارد می‌اندیشد و از جان و مال دریغ ندارد. نیروی انسانی عاشق و شیفته هنر را نیز گرد آورده و هراسی از دیو و دد ندارد.

آن شب، شب «گلها» بود و یادواره داود پیرنیا و یادای از هنرمندان گلها که از گوشه و کنار دنیا آمده بودند و آنهایی که چون عهدیه موفق به شرکت در این برنامه نشده بودند عهد خود را با گلها و جمیله ناز خرازی یکجا تازه می‌کردند. سیما بیبا هم یکی از آنها بود و از ایران ایرج آوازخوان بنام اهل شهر اصفهان و هنرمند گلها نیز شوق آن داشت که در جمع باشد اما نتوانسته بود. فرهنگ شریف هم میهمان برنامه یادواره داود پیرنیا و گلها بود و جایش خالی و صدای تارش رسا باد و پایدار. عبدالوهاب شهیدی نیز حال خوشی برای سفر نداشت. مرضیه خواننده برجسته گلها در برنامه حضور نداشت اما تصویر و صدای او در قسمتی از برنامه بخش شد.

شب فقط شب هنر و گلها نبود، شب یاد بود از مردان سیاست پیشه و عاشق هنر نیز بود. از میرزا نصرالله‌خان مشیرالدوله اولین نخست‌وزیر صدر مشروطیت تصویری نشان داده شد و گوینده یادآور شد که داود پیرنیا از سلاله سیاست و نوه میرزا نصرالله‌خان بود و فرزند حسن پیرنیا مشیرالدوله و خود درویشی بود پیرو جد خاندان پیرنیا که پیر و قطب القطاب خوانده می‌شد. افزون بر سه سده و اندی سال پیش در کرانه مرکزی کویر، یعنی شهر نائین به‌دور از قدرت مرکزی، لنگرگاه، خانقاه و زاویه‌ای داشته است و پیروان طریقت همراه بزرگان خود به پیر گرویدند «پیر» در معنای آزاد اندیشی است که ریشه در تعقل و عشق ایران باستان دارد. تربت

پس از گذشت کمتر از چهل سال از خاموشی داود پیرنیا ادیب، موسیقی‌شناس، حقوق‌دان و خالق و بنیانگذار برنامه‌های رادیویی «گل‌های جاویدان»، «گل‌های رنگارنگ»، «گل‌های صحرایی» و «برگ سبز»، این یادگارهای پر ارزش موسیقی عرفانی ایران که می‌رفت به مجموعه موسیقی‌های سوخته جهان پیوسته و به بونه فراموشی تاریخ سپرده شود، به‌ابتکار و کوشش بنیاد توس به مدیریت خانم جمیله خرازی و همکاری فرزندان خانواده پیرنیا و عشاق و علاقمندان گلها با سرپرستی و نظارت و همکاری داریوش پیرنیا فرزند زنده‌یاد داود پیرنیا و جین لویزون و همراهی و مساعدتهای

دانشگاه لندن و بنیاد میراث ایران «گلها» چون ققنوسی از زیر خاکستر خود بیرون آمد و در جشنواره بی‌نظیری که با شرکت بیش از هزار نفر در سالن لوگان هال لندن، برگزار شد، قدم به راه جهانی گذارد و در مدتی بیش از سه ساعت هنرمندان گلها خوش درخشیدند و شمع محفل صاحب‌دلان شدند و با اجرای گوشه‌هایی از برنامه‌های گلها یاد آن روزها را در دلها و روح و روان علاقمندان زنده کردند.

دیدار دلپسندی بود. از جوانان ایرانی که در این سوی دنیا متولد شده بودند تا بزرگسالان که عصا زنان وارد سالن می‌شدند و بر روی صندلی چرخ‌دار نشستگانی که وقتی به پای پله‌ها می‌رسیدند قوت دیگری می‌یافتند و صندلی چرخ دار را کنار گذارده و عصا به دست گرفته و قبراق از پله‌ها بالا می‌رفتند؛ گوئی جان تازه یافته بودند و نه، باید بگویم که آن احوال جوانی و جاودانگی روح هنر و شعر ایرانی به سراغشان آمده بود. براستی قدرت دیگری یافته بودند و وقتی صدای قره‌نی محمد شیرخدا، کلام سعدی و صدای روشنگر در سالن طنین انداز شد که:

به چه کار آیدت ز گل طبعی
از گلستان من ببر و رقی
گل همین پنج روز و شش باشد
این گلستان همیشه خوش باشد

و یا می‌خواند:

بشنو از نی چون حکایت می‌کند
از جدائی‌ها حکایت می‌کند

انگار که دل و جان و جسم و روانشان یکجا آتش گرفته است و سخن دیروز حرف از حال و احوال امروز می‌زند. از جدائی از وطن و نیاخاک و سرزمین مادری و کوچ‌ها و خیابانهای آشنا، خویش و همسایه دیوار به دیوار که همه را ریختند و جان بر کف راهی غربت شدند و دیگر نی هم نای حکایت دردهای غربت آنها را نداشت و همین‌جا بود که صدای هق هق گریه‌ها در بغض‌های گره‌خورده در گلو می‌آمیخت و معلوم نبود که چه کسی می‌خندد و چه کسی می‌گرید. هر چه بود اشک شوق و شادی بود